

# نظر از دیدگاه سعدی

عبدالرضا معروف

فخرالدین عراقی:

در دل زارم نظر کن کز غمت آمد به جان  
چاره کن جانا که شد در دست هجرانت اسیر<sup>۴</sup>  
چنان چه پس از او نیز بسیار تکرار شده است:  
حافظ:  
یاد باد آن که ز ما وقت سفر یاد نکرد  
به نگاهی دل غم دیده ما شاد نکرد<sup>۵</sup>  
یا:

اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند  
عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد<sup>۶</sup>  
که در مورد دوم این نگاه مسلماً نگاه زمینی نیست و اهل نظر  
پیران واصل و عارفان سالک هستند، نه مردمان عادی.  
اما نگاه عاشق به معشوق، آن هم به گونه‌یی که بی‌خبران در آن  
«نظر بازی» حیران باشند، با صراحتی که سعدی در بیان آن داشته، اگر  
نگوییم بی‌سابقه، اما کم‌نظیر است.  
جایگاه نظر و نگریستن در **دیوان** سعدی شامل دو بخش می‌شود  
یا به عبارتی: ما دو نوع نگاه بین عاشق و معشوق قائل می‌شویم: ۱-  
نگاه معشوق به عاشق که از لطف و عنایت معشوق در حق عاشق  
سرچشمه می‌گیرد و از این حیث با شعر قدما و متاخرین چندان تفاوتی  
ندارد؛ ۲- نگاه عاشق به معشوق که طی آن سعدی مجوز نظر کردن  
به معشوق (خصوصاً معشوق زمینی) را صادر می‌کند. با بررسی در  
**دیوان** سعدی، مشخص شد بخش دوم که در میان سایر شعرا شاید  
کم‌تر مورد توجه باشد، در **دیوان** سعدی تقریباً هم‌عرض بخش است.  
حال به ذکر نمونه‌هایی از هر دو قسم می‌پردازیم.  
نگاه معشوق به عاشق:

به کرشمه‌ی عنایت نظری به‌سوی ما کن  
که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد<sup>۷</sup>  
(۴/۱۹۴)\*

شنیدمت که نظر می‌کنی به حال ضعیفان  
تبسم گرفت و دلم خوش به انتظار عیادت  
(۴/۳۳)

گر یک نظر به گوشه‌ی چشم ارادتی  
با ما کنی و گر نکنی حکم از آن توست  
(۴/۵۶)

باری به چشم احسان در حال ما نظر کن  
کز خوان پادشاهان راحت بود گدا را  
(۲/۷)

از چشم عنایت‌م مینداز  
کاؤل به تو چشم برگشودم  
(۷/۳۷۸)

□ نمی‌توان گفت برخلاف سایر شعرا، اما می‌توان ادعا نمود که  
سعدی بیش‌تر از دیگر شاعران ادب پارسی به نظر و نگاه اهمیت داده است،  
آن هم نه نگاه معشوق به عاشق که بر پایه‌ی لطف و مرحمت است، بل  
نگاه عاشق به معشوق که گاهی تنها حظ و بهره‌یی است که نصیب عاشق  
می‌شود. این نوع نگاه، از زبان سایر شاعران گاهی به اشارت کوتاه بیان  
می‌شود، گاهی نیز برای معشوق چنان مقامی قائل هستند که عاشق را  
یارای چنین نگاهی نیست. اما از دیدگاه سعدی این نگاه نه تنها مذموم  
نیست، بلکه ممدوح و پسندیده است. لذا بارها و بارها بیان می‌شود.  
اصلاً نگاه، نظر و تماشای معشوق کاری مقدس است و سعدی در  
**دیوان** اشعارش بارها این کلمات را تکرار کرده است.

در **دیوان** اشعار سعدی (غیر از **بوستان** و **گلستان**) کلماتی از  
مصدر «نگریستن» مانند: نگر، بنگر، می‌نگرم و ... ۹۹ بار تکرار شده  
است.<sup>۱</sup>

کلمه‌ی «نظر» به معنی دیدن و نگاه کردن ۳۲۱ بار ذکر شده است.  
از مصدر «دیدن» کلماتی هم‌چون دیده، دیدار، دیدم و ... ۵۲۲ بار  
در **دیوان** سعدی آمده است.

از مصدر مضارع «بین» کلماتی چون بینا، بیند، بینش و ... ۳۵۶  
بار قید گردیده است.

کلمه‌ی «نگاه» البته غیر از معنی پاسبانی و نگاهبانی ۲۱ مورد  
تکرار شده است.

کلمه‌ی «نگه» هم به‌جز معنای نگهداری و فقط به معنی تماشای  
و دیدن ۴۱ بار در **دیوان** سعدی آمده است.

هم‌چنین کلمه‌ی «چشم» نیز در **دیوان** اشعار سعدی ۲۹۵ بار  
تکرار شده است.

شاید در **دیوان** دیگر شاعران با همین حجم، تعداد بیش‌تری  
کلماتی که اشارت به دیدن و نگاه دارند، آمده باشد، اما نگاه سعدی  
به‌نظر کردن متفاوت است.

نگاه معشوق به عاشق در ادبیات ما سابقه‌ی فراوان دارد به‌عنوان  
مثال:

عطار:

جانا نکنی به من نظر تو کافتاده‌ام از نظر چه سازم<sup>۱</sup>  
سنایی:

ای باد به کوی او گذر کن  
معشوق مرا ز من خبر کن

با دلبر من بگو که جانا  
در عاشق خود یکی نظر کن<sup>۲</sup>

ابوسعید ابوالخیر:  
دل با نظر تو جاودانی گردد  
غم با الم تو شادمانی گردد<sup>۳</sup>

## نگاه عاشق به معشوق

این نوع نگاه شامل دو بخش می‌شود:

الف- نگاه عرفانی به معشوق آسمانی و تجلیات او.

ب- نگاه عاشقانه به معشوق زمینی که همان نگاه به زیبایی است.

البته نگاهی بینابین نیز می‌توان در نظر گرفت، چرا که اشعاری

هستند که هم صبغه‌ی آسمانی دارند و هم نحله‌ی زمینی. اکنون از

هر مورد شواهدی نقل می‌کنیم:

الف:

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت

که یک دم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت (۱/۳۱)

که اشاره به جلوه‌ی معشوق ازلی در جهان است که در اثر آن

به قول حافظ «این همه نقش در آینه اوهام افتاد».

گر بزنندم به تیغ در نظرش بی‌دریغ

دیدن او یک نظر صد چو منش خون‌بهاست (۲/۴۷)

که این بیت در دیدگاه اشاعره و بالتبع سعدی از اعتقاد به رویت

خداوند در روز حشر ناشی می‌شود.<sup>۸</sup>

ب:

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم

(۱/۴۳۷)

گر راه بگردانی و گر روی پیوشی

من می‌نگرم گوشه‌ی چشم نگرانت (۴/۱۴۲)

هر که دل‌ارام دید از دلش آرام رفت

چشم ندارد خلاص هر که درین دام رفت (۱/۱۴۱)

در مورد نگاه بینابین علاوه بر سه مورد بخش «ب» که قابل تأویل

هستند، می‌توان نمونه‌ی دیگری هم ذکر کرد:

به کسی نگر که ظلمت بزداید از وجودت

نه کسی نعوذبالله که در او صفا نباشد (۵/۱۹۷)

که در این بیت هم می‌توان جنبه‌ی زمینی آن را در نظر گرفت و

نگاه به معشوق زیبا رو را دریافت و هم نگاه عرفانی آن را در نظر داشت

که لزوم هدایت پیر و نگاه به مرشد و مراد را اعلام می‌نماید.

با این توضیحات برمی‌گردیم به دیدگاه سعدی در خصوص نگاه

کردن و طرز تفکرش که او را از دیگران متمایز کرده است:

گر تو انکار نظر در آفرینش می‌کنی

من همی گویم که چشم از بهر این کار آمدست (۷/۵۹)

خود گرفتیم که نظر بر رخ خوبان کفرست

من از این باز نگردم که مرا این دین است (۵/۸۷)

او اعتقاد دارد درین کار هیچ جرم و خطایی نیست:

که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد

خطا بود که نبیند روی زیبا را (۶/۴)

او نگاه به زیبارویان امری طبیعی می‌داند و از آن چه می‌کند،

شرم ندارد. چرا که چهره‌ی زیبا همه را مجذوب خود می‌کند،

دیگران از جمله زاهدان ریایی نیز به زیبارویان نگاه می‌کنند، ولی از

سوی دیگر بقیه را تحذیر می‌نمایند، اما سعدی این‌گونه نیست و

می‌گوید:

غلام همت شنگویان و رندانم

نه زاهدان که نظر می‌کنند پنهانت (۸/۱۴۸)

چرا که نگاه عاشقانه قسمتی از سیر تکاملی عاشق است:

من چشم از او چه‌گونه توانم نگاه داشت

کاول نظر به‌دیدن او دیده‌ور شدم (۷/۳۷۴)

و معشوق نیز با نگاه عاشق است که به رشد و تعالی می‌رسد:

باغ نفرج است و بس، میوه نمی‌دهد به کس

جز به‌نظر نمی‌رسد سبب درخت قامتش (۲/۳۲۱)

ایهامی که در این بیت وجود دارد نیز قابل توجه است: ۱- از درخت

قامت معشوق، تنها بهره‌ی که نصیب عاشق می‌شود، سبب چهره‌ی

اوست که فقط در حد نگاه برای عاشق حاصل می‌شود؛ ۲- سبب

درخت قامت معشوق تنها با نظر است که به رسیدگی و پختگی

می‌رسد.

این نگاه فراتر از نگاه عوامانه و زاهدانه و قشری آن روزگار است:

لذا توضیح می‌دهد:

آن که می‌گوید نظر در صورت خوبان خطاست

او همین صورت همی بیند، ز معنی غافل است (۸/۷۳)

گر دیگران به‌منظر زیبا نظر کنند

ما را نظر به قدرت پروردگار اوست (۷/۹۳)

تو به سیمای شخص می‌نگری

ما در آثار صنع حیرانیم

تنگ‌چشمان نظر به میوه کنند

ما تماشاکنان بستانیم (۸/۴۳۹ و ۹)

چشم کوتاه‌نظران بر ورق صورت خوبان

خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را (۱۰/۶)

و اعتقاد دارد که این کار از روی هوی و هوس نیست:

نظر خدای بینان طلب هوا نباشد

سفر نیازمندان قدم خطا نباشد (۱/۱۹۷)

اگر این ابیات سعدی برای ما رنگ آشنایی دارد و ما را همراه

می‌کند، به این خاطر است که تفکر حاکم به خطه‌ی آن روز فارس که

غیر از جمود و تحجر چیز دیگری نبوده، برای ما هم آشناست.

جامعه‌ی که هیچ نگاه تازه‌ی را بر نمی‌تابیده است.

در مقابل سعدی اندیشه‌ی حاکم است که نگاه به معشوق را خلاف

دین و شریعت می‌داند. زمانی که دایره‌ی این‌گونه تنگ می‌شود، هر

نگاه، جرم و گناهی نابخشودنی‌ست و با کیفری سخت و سنگین مواجه

خواهد شد. لذا سعدی در توضیح تفکر خود می‌گوید که نظرش طلب

هوی نیست. اما در نهایت، آن‌گاه که هر روز این اندیشه‌های خشک

دایره را به او تنگ‌تر می‌کنند، به فریاد می‌آید و می‌گوید:

جماعتی که نظر را حرام می‌گویند

نظر حرام بکردند و خون خلق حلال (۵/۳۴۷)

می‌گوید شما به موارد جزئی تکیه کرده‌اید و از کلیات غافل

هستید:

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند

بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

## سعدی

### زنده یاد استاد وحید دستگردی

هفت اقلیم سخن را گر سخن خواهی صواب  
نیست جز سعدی کسی شاهنشیه مالک رقاب  
تاخته در موکب قلب فصاحت رهنورد  
آخته الماس گون تیغ بلاغت از قراب  
جیش معنی در یمین وی رده اندر رده  
لشکر لفظ از یسار وی رکاب اندر رکاب  
دیده بر فرمان فکر عرش سیرش دوخته  
تا چو فرمان در دهد سویش کنند از سر شتاب  
بی خطا هر یک نشیند آن چنان بر جای خویش  
کش ز جا برخاستن تا حشر باشد ناصواب  
رشته‌ی الفت میان بکر معنی فحل لفظ  
استوار آن سان که در وی ره نیاید پیچ و تاب  
نه تکلف هیچ در ترکیب لفظی پای پیچ  
نه تخلف اندر ابداع معانی دستیاب  
معنی اندر لفظ پیدا هم‌چو روی از آینه  
لفظ زیب بکر معنی هم‌چو پر زیور ثیاب  
اینت شعر و آنت یکتا شاعر شیواسخن  
وان دگرها ژاژ ملحون است و لحن ناصواب



آسمان شعر را گویندگان شرق و غرب  
اختر خرد و بزرگستند و سعدی آفتاب  
لاجرم از هر افق کاین آفتاب ابرو نمود  
اختران از شرم پوشیدند رخ اندر حجاب  
شعرش از سرچشمه‌ی طبع روان است آب‌گیر  
زان روان باشد به‌جوی عقل گفتارش چو آب  
بحر فکرش موج انگیز است بر اوج سپهر  
موج‌ها از لؤلؤ غلطان به کف جای حباب  
چون صدف بر بند از هر گفته‌ی بیهوده گوش  
هر که زین دریا به‌دست آورد لؤلؤی خوشاب  
رشک مشک ناب شد گفتارش اما کس ندید  
کاندران ره جست آهو یا خطا گشت ارتکاب  
راند آهو را و شیطان خطا را رجم کرد  
ز آسمان شعر خود با فکر ثاقب چون شهاب  
گلستان و بوستان را تا به گیتی در گشود  
بست رضوان هفت فردوس برین راهشت باب  
از جمال گلستانش گلشن جنات عدن  
در خجالت شد فرو حتا توارت بالحجاب  
وز نوال بوستانش گشت درهر چارفصل  
عرشی و فرشی و افلاکی و خاکی بهره‌یاب  
حبذا دیوان سعدی کز زمین تا آسمان  
از رخ هر دفتر و دیوان به‌خاک افشاند آب  
فکرتش بر غیب عالم از ازل تنها کلید  
دفترش بر نسل آدم تا ابد یکتا کتاب

این نگاه سعدی دو ویژگی بارز دارد:

اول این که کاملاً جسورانه و خلاف عادت و روال مرسوم در جامعه است و می‌دانیم که انسان‌های برجسته‌ی هر روزگار کسانی هستند که خلاف جریان آب شنا می‌کنند، کسانی که نمی‌خواهند بدون آگاهی، تنها میراث‌خوار گذشتگان باشند، آن هم میراث و تفکری که در اثر گذشت زمان آن چنان پیرایه بسته که اصل آن مکتوم مانده است. لذا سعدی نگاهی کاملاً انسانی دارد، و رای آن چه در جامعه مرسوم است.

سعدی بر خلاف ایشان اعتقاد دارد، می‌اندیشد و می‌گوید:  
هر گلی نو که در جهان آید

ما به عشقش هزار دستانیم (۷/۴۳۹)

این گل را می‌توان: نگاه نو، تفکر نو، اندیشه‌ی نو، برداشت نو و... دانست. در این صورت با نوعی پلورالیسم در اندیشه‌ی سعدی مواجه خواهیم بود که به‌واقع به بیراهه هم نرفته‌ایم.

دوم این که این نگاه خلاف عادت برای ما هم تازگی دارد و برجستگی این ابیات به این خاطر است که صدای اعتراض و فریاد سعدی از پس قرن‌ها تاکنون نیز به گوش می‌رسد و هنوز نگاه جامعه به انسان‌ها، به هنر، به زیبایی و... تغییر نکرده است. تغییر که نکرده بماند، شاید تنگ‌نظرانه‌تر نیز شده است.

سعدی در **دیوان** خود اعلام می‌کند که بیایید از زیبایی‌های خلقت بهره ببریم. چرا که زیبایی جلوه‌ی آفرینش است. ان‌الله جمیل و یحب الجمال.

از بهر خدا روی میبوش از زن و از مرد

تا صنع خدا می‌نگرند از چپ و از راست (۴/۴۶)

با ذکر این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که سعدی با ذکر نظر کردن به معشوق (چه آسمانی و چه زمینی) خواستار تغییر نگاه ما به اطراف است، همان‌طور که در گلستان و بوستان درس زندگی می‌دهد، در **دیوان** خود نیز همین کار را تکرار می‌کند، چرا که سعدی معلم اخلاق است و این رسالت را در هر لحظه و هر آن بر دوش می‌کشد. ■

### پی‌نوشت‌ها

- \* در تمام موارد عدد سمت راست شماره‌ی غزل و عدد سمت چپ شماره‌ی بیت است.
- ۱- عطار، **دیوان اشعار**، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰، غزل ۴۹۴.
  - ۲- سنایی، **دیوان**، با مقدمه، حواشی مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲، غزل ۳۰۲ ص ۹۷۹.
  - ۳- ابوسعید ابوالخیر، **رباعیات**، با مقدمه و تصحیح صابر کرمانی، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۷۰، رباعی ۱۴۶.
  - ۴- فخرالدین عراقی، **دیوان**، با مقدمه سعید نفیسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۶.
  - ۵- **دیوان حافظ**، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علی‌شاه، چاپ بیست و هفتم، ۱۳۷۹، غزل ۱۳۸، بیت ۱.
  - ۶- همان، غزل ۱۵۴، بیت ۶.
  - ۷- سعدی، **دیوان غزلیات**، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات مهتاب، چاپ ششم، زمستان ۷۲، تهران.
  - ۸- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به **حافظ‌نامه**، به‌اءالدین خرمشاهی، شرح غزل‌های ۲۳ و ۶۲.